

ایمان در اسلام

هادی صادقی*

چکیده:

مفهوم ایمان در فرهنگ اسلام، مفهومی اساسی و با اهمیت است. با وجود این اهمیت محوری، نه قرآن کریم و نه هیچ کتاب آسمانی دیگر، به تعریف صریح این مفهوم نپرداخته‌اند. چرا که از یک سو روش کتابهای آسمانی این نیست که یک مفهوم را به صورت لفظی تعریف کنند بلکه در عمل و با بیان ویژگی‌ها و آثار این حقیقت در مواضع و حالات مختلف، مخاطب را به فهمی متکامل از ایمان سوق می‌دهند. از سوی دیگر مفهوم ایمان نیز از امور عینی مادی نیست که بتوان مصداقی از آن را پیش چشم مخاطب آورد بلکه از مفاهیم انتزاعی و معنوی است که تعریف مصداقی آنها امکان‌پذیر نیست و بهترین راه برای تعریف این نوع مفاهیم انگاره‌سازی است. در این مقاله ضمن بحثی معناشناختی از منظر قرآن کریم، به تحلیل حقیقت ایمان می‌پردازیم. واژگان کلیدی: ایمان، علم، شک، تصدیق قلبی، تسلیم و عمل.

*. دانشجوی دکتری کلام مرکز تربیت مدرس دانشگاه قم.

معنای لغوی ایمان

مفهوم ایمان در فرهنگ اسلام، مفهومی اساسی و با اهمیت است. در این مقاله ضمن بحثی معناشناختی از منظر قرآن کریم به تحلیل حقیقت ایمان می‌پردازیم.

درباره معنای ایمان در لغت عرب اختلاف نظر فراوانی وجود ندارد. ابن‌منظور در *لسان‌العرب* چهار استعمال مختلف برای سه کلمه نزدیک به هم، از یک ریشه، ذکر کرده است: ۱. «امن» را به معنای مخالف ترس به کار برده؛ ۲. «امانت» و «امان» را به معنای ضد خیانت به کار برده؛ ۳. «ایمان» را به معنای ضد کفر به کار برده و ۴. باز هم «ایمان» را به معنای تصدیق، ضد تکذیب به کار برده است (ابن‌منظور، ۱۴۰۵ ق: ۱۲/۱۳). خلیل‌ابن‌احمد سه استعمال ۱ و ۲ و ۴ را بیان کرده است (الخلیل، ۱۴۱۴ ق: ۵۶). جوهری نیز مانند احمد عمل کرده است. (الجوهری، ۱۹۹۰: ۲۰۷۱/۵). البته این دو نفر که در استعمال ایمان آن را به معنای تصدیق گرفته‌اند، در برابرش کفر را گذاشته‌اند و در واقع میان معنای سوم و چهارم تمایزی نگذاشته‌اند؛ زیرا کفر نیز در واقع تکذیب در موضوعی خاص، مانند خدا و پیامبر و آخرت است. بنابراین، دو معنای سوم و چهارم، در واقع یک معنا و یک استعمال بیشتر نیست.

ابن‌فارس برای ماده «امن» دو اصل و ریشه نزدیک به هم قائل است: یکی امانت که ضد خیانت است و معنایش سکون و آرامش قلب است و دیگری تصدیق. وی تصریح می‌کند که این دو معنا نزدیک به هم‌اند (ابن‌فارس، ۱۳۸۹ ق: ۱۳۳/۱). نظر ابن‌فارس در مورد نزدیک‌بودن دو ریشه این ماده، درست است و توضیح آن خواهد آمد. اما در مورد اینکه ریشه اصلی کدام است، بهتر بود به جای امانت، ضد خیانت، از «امن» و «امان»، ضد ترس استفاده می‌کرد. به نظر می‌رسد ریشه همه این استعمالات یکی است و آن «امن» و «امان» است؛ زیرا در همه استعمالات این ماده، نوعی ترس‌زدایی وجود دارد، گویا در جایی که یکی از مشتقات این ماده به کار می‌رود، نوعی امنیت و آرامش و زدودن ترس وجود دارد. هنگامی که در عربی گفته می‌شود «بیتِ امنٍ» به معنای آن است که امنیت دارد و در آن نباید از چیزی ترسید. هنگامی که در قرآن این دعا از قول حضرت ابراهیم و نقل می‌شود که «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا» (بقره، ۱۲۶) یا اینکه گفته می‌شود که «فِيهِ آيَاتٌ وَبَيِّنَاتٌ مَّقَامُ اِبْرٰهِيْمَ وَ مِّنْ دَخْلَةٍ وَ كَانَ آمِنًا» (آل‌عمران، ۹۷)، همین معنا مورد نظر است. همچنین است استعمال «وَهُمْ مِّنْ فَرْعٍ يَوْمِئِذٍ آمِنُونَ» (نمل، ۸۹) و «وَهُمْ فِي الْغُرْفَةِ آمِنُونَ» (سبأ، ۳۷) و «وَ كَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ» (حجر، ۸۲) و «ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ» (حجر، ۴۶) و «يَمُوسَىٰ اٰقْبَلْ وَ لَا تَخَفْ اِنَّكَ مِنَ الْاٰمِنِيْنَ» (قصص، ۳۱). در تمام این موارد ترس‌زدایی می‌شود و از سکون و امنیت سخن گفته می‌شود. در آیه آخر تصریح می‌شود که «نترس تو از آمین هستی» و میان ترس و امن تقابل افکنده می‌شود. این

تقابل در آیات «وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ» (نساء، ۸۳) و «وَلَيَبْدِلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» (نور، ۵۵) نیز به خوبی مشاهده می‌شود.

در مورد امانت نیز همین مطلب صادق است. هنگامی که کسی را بر چیزی «امین» می‌کنیم، گویا از خیانت او در امانیم و خیالمان راحت است و نمی‌ترسیم که به حقوق ما تجاوز کند. قرآن نیز همین استعمال را دارد: «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمْنَتَهُ» (بقره، ۲۸۳) و در وصف مؤمنان می‌فرماید: «وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمْنَتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رِعُونَ» (مؤمنون، ۸)

بنابراین دو معنای اول و دوم نیز یک ریشه بیشتر ندارند و هر دو به رفع ترس و آرامش قلب باز می‌گردند. ابن فارس هم که یکی از معانی را امانت در برابر خیانت گرفت، آن را به سکون و آرامش قلب معنا کرد (ابن فارس، ۱۳۸۹ ق: ۱/۱۳۳) و این همان معنای امن در برابر خوف است. اگر بخواهیم در ارجاع «ایمان» به معنای تصدیق، به معنای «امن» در برابر ترس، یا دست‌کم، نزدیک‌بودن معنای آن دو، از ابن فارس تبعیت کنیم، می‌توانیم بگوییم که تصدیق نیز در واقع ایمنی بخشیدن به کسی است که به او ایمان می‌آوریم از اینکه مخالفتش کنیم. گویا چنین می‌گوییم: «ای کسی که به تو ایمان آورده‌ام، مطمئن باش که با تو مخالفت نخواهیم کرد. هر امری که می‌خواهی بکن.» بر این اساس، ایمان به شخص معنا پیدا می‌کند و ایمان به گزاره یا بی‌معنا می‌شود یا معنایی مجازی یا تبعی می‌یابد؛ زیرا ایمان به گزاره، ایمنی بخشیدن به کسی نمی‌تواند باشد، مگر آنکه بگوییم ایمنی بخشیدن به کسی است که این گزاره درباره اوست یا از او صادر شده است. مانند ایمان به گزاره‌های دین اسلام، که ایمنی بخشیدن به منشأ صدور این گزاره‌ها، یعنی خدا و پیامبر است از اینکه با آنها مخالفت کنیم.

در هر حال، چه معنای تصدیق را به ایمنی و امنیت بازگردانیم، چه این کار را نکنیم، در تصدیق نیز سکون و آرامش نفس لازم است، هرچند منحصر در آن نیست. یعنی تصدیق می‌تواند با همه وجود صورت گیرد، اما اگر بدون آرامش قلبی باشد و در قلب انسان نسبت به کسی اضطراب یا ترس وجود داشته باشد، تصدیق صورت نمی‌گیرد، هرچند بر زبان چیزی جاری شود که ظاهرش حکایت از تصدیق کند، اما در اینجا می‌گوییم واقعاً تصدیق نکرده است. (ر. ک: الازهری، ۱۴۲۲ ق: ۱/۲۱۰)

ایمان در قرآن

در قرآن حدود ۸۸۰ آیه به‌طور مستقیم از ماده «امن» استفاده کرده است. اگر متضادهای این ماده و نیز موارد دیگری که نزدیک به آن است در نظر بگیریم، هزاران آیه درباره موضوع ایمان است. این مسئله، نقش محوری ایمان را در آموزه‌های قرآنی نشان می‌دهد. هنگامی که اصول

فضایل و اخلاقی دینی را برمی‌شمرند، با وجود اختلاف نظر در مورد این اصول، در این باره که ایمان یکی از این اصول، بلکه مهم‌ترین این اصول است اختلافی وجود ندارد. حال، چه این فضائل اصلی را ایمان، شکر و تقوا بدانیم، چه ایمان، امید و محبت، چه هر دسته‌بندی دیگر.^۱ این مسئله، اهمیت محوری مفهوم ایمان را می‌رساند.

با وجود این اهمیت محوری، نه قرآن کریم، و نه هیچ کتاب آسمانی دیگر، به تعریف صریح این مفهوم نپرداخته‌اند. روش کتاب‌های آسمانی این نیست که یک مفهوم را به صورت لفظی تعریف کنند. بلکه در عمل و با بیان ویژگی‌ها و آثار این حقیقت، در مواضع و حالات مختلف، مخاطب را به فهمی متکامل از ایمان سوق می‌دهند.

از سوی دیگر، مفهوم ایمان نیز از امور عینی مادی نیست که بتوان مصداقی از آن را پیش چشم مخاطب آورد. بلکه از مفاهیم انتزاعی و معنوی است که تعریف مصداقی آنها امکان‌پذیر نیست. بهترین راه برای تعریف این نوع مفاهیم، انگاره‌سازی است.^۲ بدین صورت که با بررسی استعمالات مختلف آن مفهوم، ویژگی‌های اساسی آن را استخراج کنیم، میان آنها پیوند ایجاد نماییم. سپس به فهمی نسبتاً جامع از آن دست یابیم. البته این کار دشواری‌های خود را دارد، اما بهترین راهی است که برای رسیدن به حقیقت آن مفهوم پیشرویی ما گشوده است. (ملکیان، ۱۳۸۱: ۱۵۸ - ۱۵۹)

با مراجعه به آیات فراوان قرآن کریم در موضوع ایمان ویژگی‌های فراوانی از آن به دست می‌آید که اساسی‌ترین آنها را می‌توان در چهل مورد خلاصه کرد. برخی از این ویژگی‌ها به حقیقت ایمان مربوط است (۸ مورد)، تعدادی به اموری که با ایمان ارتباطی خاص دارند (۱۰ مورد)، برخی به متعلقات ایمان (۱۱ مورد) و پاره‌ای به آثار ایمان (۱۱ مورد). نگاهی به این ویژگی‌ها ما را در فهم بهتر حقیقت مفهوم ایمان یاری می‌رساند.

۱. ایمان چیست؟

۱ و ۲. دو ویژگی اول ایمان، این است که فعلی اختیاری است. یعنی هم کار است، نه یک شی، و هم اختیاری است؛ زیرا در آیات متعددی از قرآن، مانند «ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ» (بقره: ۱۳)، متعلق امر قرار گرفته است و پیش‌فرض هر امری، امکان انجام آن از سر اراده و اختیار است. در برخی آیات نیز به نحوی صریح‌تر به اختیاری‌بودن آن اشاره شده، آنجا که می‌فرماید: «لَا اِكْرَاهَ فِي

^۱. مسیحیان به تبعیت از پولس ایمان، امید و محبت را شالوده‌های حیات مسیحی می‌دانند، رساله اول پولس به قرنتیان، ۱۳:۱۳ و مسلمانان بر ایمان و شکر و تقوا تأکید دارند. (ملکیان، ۱۳۸۱: ۱۵۷)

^۲. این روش در دوران معاصر به دست ایزوتسو (Toshihiko Izutso، ۱۹۱۴ - ۱۹۹۳، اسلام‌شناس ژاپنی) توسعه یافت. وی در کتاب‌های خود، مانند ایزوتسو، ۱۳۷۳ و ایزوتسو، ۱۳۷۸ و ایزوتسو، ۱۳۶۰ این روش را در باب مفاهیم قرآنی پیاده کرد. آقای شبستری نیز در مقاله «ایمان» دائرةالمعارف بزرگ اسلامی از این روش استفاده کرده است (شبستری، ۱۳۸۰، ۷۱۲/۱۰ - ۷۱۵).

الدِّينَ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ» (بقره، ۲۵۶). پس از نفی اکراه و اجبار و روشن بودن راه راست از راه کج، حال نوبت ایمان و کفر است که به انتخاب خود افراد حاصل می‌آید.

۳. ایمان کار قلب است: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيْمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات، ۱۴) و «الَّذِينَ قَالُوا ءَأَمَّنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ» (مائده، ۴۱) این آیات نشان می‌دهند که تا زمانی که ایمان به قلب رسوخ نکند، در واقع تحقق نیافته است. یعنی ورود به قلب شرط لازم برای ایمان است، اما آیا شرط کافی هم هست؟

۴. اطمینان قلبی برای قبولی ایمان کافی است و نیازی به گفتار یا حتی عمل نیست، هر چند که بعداً خواهد آمد که ایمان و عمل قرین و شریک یکدیگرند: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل، ۱۰۶). در این آیه کافی بودن ایمان در قلب، مشروط به رسیدن به حد اطمینان، بیان شده است. اما این سخن ابراهیم که در پاسخ «اولم تؤمن» گفت: «بَلَىٰ وَ لَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي» (بقره، ۲۶۰)، بر مراتب بالاتر ایمان حمل می‌شود، نه بر اصل ایمان. یعنی ابراهیم U می‌گوید من درجه‌ای از ایمان را دارم و می‌خواهم به درجه بالاتری دست پیدا کنم. اطمینان قلبی، مثل خود ایمان، قابل افزایش و کاهش است.

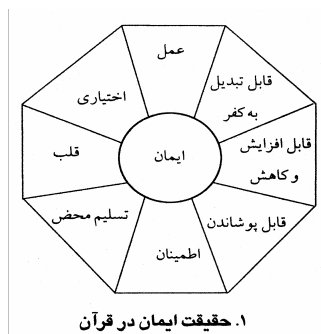
۵. ایمان قابل پوشاندن و پنهان کردن است: «وَ قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ اٰیْمَنَهُ...» (غافر، ۲۸). قابلیت پنهان کردن برای ایمان از قلبی بودن آن ناشی می‌شود و معلوم می‌شود که مسائل ظاهری، از جمله عمل شرط لازم ایمان نیستند.

۶. لازمه ایمان، تسلیم محض است. در صورت خوب بودن متعلق ایمان، لازم‌اش حاکم گرداندن خدا و پیامبر و تسلیم محض به دستورات آنها همراه رضایت است. «وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لِمُؤْمِنَةٍ اِذَا قَضَىٰ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ اَمْرًا اَنْ يَّكُوْنَ لَهُمُ الْخِيْرَةُ مِنْ اَمْرِهِمْ» (احزاب، ۳۶). در این آیه لزوم تسلیم به احکام الهی و دستورات خدا بیان شده است. در آیه دیگر علاوه بر لزوم تسلیم، رضایت باطنی نیز شرط دانسته شده، به طوری که بدون این شرط، ایمان وجود نخواهد داشت: «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُوْنَ حَتّٰى يُحَكِّمُوْكَ فِیْمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوْا فِیْ اَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا» (نساء، ۶۵). از این آیه فهمیده می‌شود که اولاً، شرط لازم ایمان این است که حاکمیت در مسائل اختلافی را به خدا و پیامبر بسپاریم، ثانیاً، پس از حکم پیامبر، هیچ ناراحتی در درون نداشته باشیم و با رضایت خاطر آن حکم را بپذیریم و در نهایت تسلیمی مطلق داشته باشیم. در صورت بد بودن متعلق ایمان نیز همین وضعیت در نسبت با جبت و طاغوت وجود دارد.

۷. ایمان قابل افزایش و کاهش است: «فَزَادَهُمْ اٰیْمَنًا» (آل عمران، ۱۷۳) و «فَاَمَّا الَّذِیْنَ ءَامَنُوْا فَزَادَتْهُمْ اٰیْمَنًا» (توبه، ۱۲۴).

۸. ایمان از میان رفتنی و قابل تبدیل به ضد خودش، کفر، است: «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ» (آل عمران، ۸۶) و «وَمَنْ يَتَّبِدَلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» (بقره، ۱۰۸). در این آیات کفر بعد از ایمان ممکن دانسته شده و مجازات‌هایی شدید برای آن در نظر گرفته شده است.

نمودار شماره ۱ نشان‌دهنده ویژگی‌های ایمان، که در قرآن کریم ذکر شده‌اند، است.



۲. ایمان در ارتباط با سایر امور

۱. ایمان غیر از علم است: «الَّذِينَ آوْتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ» (روم، ۵۶). در این آیه علم چیزی است که در کنار ایمان به عده‌ای عطا شده است، پس علم غیر از ایمان است. و نیز از آیات «إِنَّ الَّذِينَ آرْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ» (محمد، ۲۵) و «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْفَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ» (نمل، ۱۴) می‌توان فهمید که ایمان غیر از علم و آشنایی و دانایی است. آیا این بدان معناست که ایمان با شک قابل جمع است؟

۲. ایمان با شک قابل جمع نیست؛ زیرا شک صفت اهل کفر است: «... بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْ ذِكْرِي» (ص، ۴ - ۸) و در آیه دیگر ایمان در برابر شک قرار داده شده است: «لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ» (سبا، ۲۱).

۳. خدا از انسان برای ایمان به خودش میثاق گرفته است و پیامبران را می‌فرستد تا آن میثاق را یادآوری کنند: «وَمَا لَكُمْ لَأْتُمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ» (حدید، ۸). این پیمان در روز آلتست، که در تعیین آن اختلاف نظر هست، گرفته شده و در آنجا آدمیان توانسته‌اند ربوبیت پروردگار را شهود کرده، و به آن اعتراف کنند. «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»

قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا» (اعراف، ۱۷۲) و این شهود از طریق باطن خود انسان حاصل شده است؛ زیرا می‌فرماید: «وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ»، یعنی آنها را بر خود شاهد گردانید، سپس اعتراف گرفت که با شهود خودتان ربوبیت مرا دریافتید و آنها پاسخ دادند بله دیدیم. خداوند، معرفت خودش را در درون انسان نهاد تا امکان شناخت خدا و ایمان به او فراهم آید. به هر حال، ایمان می‌تواند بر پایه شهود چیزی در درون انسان که شاهد بر ربوبیت الهی است، تحقق پذیرد.

۴. مؤمنان هم به پیمان خود، با خدا وفا می‌کنند: «مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْيَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبَدُّلًا» (احزاب، ۲۳) برای وفای به پیمان هر شرایطی پیش آید، چه در جنگ شهید شوند، چه زنده بمانند، پایدار و استوارند و چیزی آنها را متزلزل نمی‌کند.

۵. ایمان مستلزم توکل بر خداست؛ زیرا هنگامی که ایمان وارد قلب شد و اطمینان آورد، به دنبال آن در مسائلی که پیشاوری مؤمن قرار می‌گیرد، به دلیل اطمینانش به خدا، ایمنی دارد و کار خود را به او می‌سپارد: «وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (مائده، ۲۳) و حتی در حال جنگ و محاصره و پیش‌آمدن سختی‌ها، نه تنها متزلزل نمی‌شود، که بر ایمانش افزوده می‌گردد و بر خدا توکل می‌کند و می‌گوید: «وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» (آل عمران، ۱۷۳).

۶. ایمان ملازم ذاتی با عمل و گفتار ندارد. همان‌طور که در بحث از حقیقت ایمان گذشت، اطمینان قلبی برای ایمان کافی است و ذاتاً ملازمی با عمل و گفتار ندارد و عمل ظاهری خارج از حقیقت ایمان است.^۱ در آیات فراوانی در کنار ایمان، به عمل صالح نیز امر شده؛ زیرا ایمان و عمل صالح نتیجه‌بخش و رستگاری‌آفرین‌اند: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (بقره، ۶۲) و «وَالْعَصْرُ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» (والعصر، ۱ - ۳) و این نشان از آن دارد که عمل، داخل در حقیقت ایمان نیست، وگرنه نیازی به ذکر جداگانه آن، با این حد از کثرت نبود.

۷. در عین حال، به دلیل قرین شدن عمل صالح با ایمان در بیش از ۹۰ آیه قرآن، ملازمه خارجی عمل صالح با ایمان فهمیده می‌شود. یعنی لازمه خارجی و ظهور و جلوه ایمان، عمل صالح است و یکی از اعمال صالح اقرار زبانی است. اگر عمل صالح نباشد، از نبود ایمان پرده‌برداری می‌شود. البته، این در صورتی است که مانعی بر سر راه عمل وجود نداشته باشد. اگر،

۱. همان‌طور که قبلاً گذشت، خود ایمان یک نوع عمل اختیاری است. مقصود از عمل در اینجا، اعمال ظاهری مانند نماز، روزه، حج، زکات، احسان و ... است.

چنانچه پیش تر گذشت، مانعی برای عمل، همچون اکراه و اجبار، در کار بیاید، ایمان بدون عمل نیز می تواند واقعیت و بقا داشته باشد و مؤثر افتد و رهایی آفرین باشد.

۸. ایمان بعد از توبه و قبل از عمل صالح است؛ یعنی ابتدا باید از بدی ها روگردان شد، سپس امکان تصدیق و ایمان فراهم می شود، بعد از آن با داشتن ایمان می توان به عمل صالح روی آورد که در این حال مفید است و می تواند بر هدایت انسان نیز بیفزاید: «فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ» (قصص، ۶۷). البته مقصود از روی گردانی از بدی ها که در توبه لازم است، این نیست که شخص ابتدا در بدی باشد، سپس از آن جدا شود. بلکه می تواند از همان ابتدا از بدی ها روی تافته باشد. این هم خود مرتبه ای از توبه است. و شاید توبه معصومان، علیهم السلام، نیز از این سنخ باشد. در این آیه ضمن رعایت ترتیب میان سه چیز، احتمال رستگاری به دنبال این سه چیز بیان شده است: «الَّذِينَ تَابُوا وَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (فرقان، ۷۰). در این آیه، ضمن رعایت همان ترتیب، تبدیل بدی ها به خوبی ها و چشم پوشی الهی و رحمت او گوشزد شده است: «وَ أَنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ» (طه، ۸۲). در این آیه باز ضمن رعایت همان ترتیب، به مسئله اهدا اشاره شده است که پس از عمل صالح ایجاد می شود. اما آیا راه یافتگی، تنها پس از ایمان و عمل صالح است؟

۹. ایمان، خود راه یافتگی است: «فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا» (بقره، ۱۳۷). استفاده از کلمه «قد» که به معنای تحقق قطعی است، نشان می دهد که خود ایمان نوعی راه یافتگی است. بنابراین، اگر در بند قبل نوعی راه یافتگی پس از ایمان و عمل صالح بیان شده است، در واقع به ازدیاد ایمان و ازدیاد راه یافتگی مربوط می شود.

۱۰. ایمان مرتبه ای برتر از اسلام است: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَامَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ غَفُورٌ رَحِيمٌ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ * قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّونَ عَلَيَّ إِسْلَمَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْتُكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (حجرات، ۱۴ - ۱۷). در این آیات، اسلام آوردن عرب های بادیه نشین موضوع بحث است. آنها اسلام آوردن خود را امری بسیار مهم تلقی می کردند و از این طریق، هم منت می گذاشتند و هم طالب پاداش بودند. خداوند می فرماید که کار شما ایمان نبوده است، بلکه صرفاً اسلام آورده اید و تا ایمان در دل های شما نفوذ نکند، و شک و تردیدها را از دل بیرون نکنید و با صداقت و اخلاص در راه خدا جهاد نکنید، نمی توان شما را مؤمن به

حساب آورد. خداوند شما را به سوی ایمان دعوت کرده است، نه اینکه صرفاً اسلام بیاورید و به همین جهت خدا بر شما منت دارد. بله، به خاطر تسلیم شدنن، اگر مطیع دستورات پیامبر باشید، خداوند، از سر رحمت، پاداش شما را ضایع نمی‌کند. برتری ایمان از اسلام، از این آیات، به خوبی فهمیده می‌شود.

البته «اسلام» استعمال‌های دیگری نیز دارد که در پاره‌ای موارد به معنایی به کار می‌رود که با ایمان تفاوتی ندارد. در این زمینه در آینده بیشتر سخن خواهیم گفت.

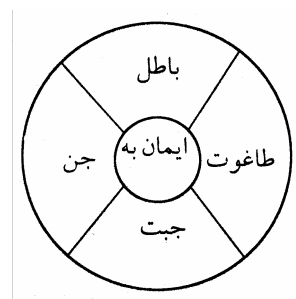
۳. متعلق ایمان

۱. خدا برترین و اصلی‌ترین متعلق ایمان است: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (بقره، ۶۲)
۲. پیامبر دومین موضوعی است که در آیات فراوانی به عنوان متعلق ایمان معرفی شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» (نساء، ۱۳۶). سایر پیامبران نیز متعلق ایمان شمرده شده‌اند: «لَا تَفْرُقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ» (بقره، ۲۸۵).
۳. روز واپسین، سومین متعلق ایمان در آیات قرآن است: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَيِّبُونَ» (مؤمنین، ۷۴).
۴. کتاب‌های آسمانی، به ویژه قرآن، متعلق بعدی ایمان است: «آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالْكِتَابَ الَّذِي أَنْزَلَ مِن قَبْلَ» (نساء، ۱۳۶).
۵. فرشتگان نیز متعلق ایمان قرار می‌گیرند: «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ» (بقره، ۲۸۵).
۶. آیات خداوند نیز از متعلقات ایمان است: «وَالَّذِينَ هُمْ بِإِثْمِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ» (مؤمنون، ۵۸).
۷. امور ناپیدا نیز متعلق ایمان است. برخی چیزها بر انسان آشکار نمی‌شود و نمی‌تواند با قوای خود به آنها دست یابد. در اینجا ایمان اقتضا می‌کند به اعتماد خدا و پیامبرش، آن امور ناپیدا را تصدیق کند و به آنها نیز ایمان داشته باشد: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (بقره، ۳).
۸. دیدار خداوند نیز متعلق ایمان است: «لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ» (انعام، ۱۵۴).
۹. از جمله متعلقات ایمان، در سوی منفی مسئله، ایمان به باطل است. یعنی کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان ندارند، به باطل ایمان می‌آورند: «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ» (عنکبوت، ۵۲).

۱۰. ایمان به جن هم ممکن است و البته کاری نارواست: «بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ» (سباء، ۴۱).

۱۱. ایمان به «جبت» و «طاغوت» و طرفداری از کافران و راه یافته دانستن آنان نیز ممکن است: «يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا» (نساء، ۵۱).

البته متعلقات ایمان منحصر در این امور نیست و بسیاری چیزهای دیگر می‌تواند متعلق ایمان باشد. آنچه در قرآن کریم ذکر شده، مصداق‌های مهم و مورد توجه ایمان است. نمودارهای ۲ و ۳، متعلق‌های ذکر شده ایمان در قرآن را تشکیل می‌دهند.



۴. متعلق ایمان خوب

۳. متعلق ایمان بد

۳. آثار و لوازم ایمان

۱. رستگاری و نجات مؤمن حقی بر خداست: «ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ» (یونس، ۱۰۳) و «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» (مؤمنون، ۱). اما آیا ایمان شرط کافی فلاح است و نیاز به چیزی دیگری نیست؟

۲. ایمان لزوماً به رستگاری نمی‌انجامد؛ یعنی شرط کافی برای رستگاری به حساب نیامده است: «مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ» (قصص، ۶۷). مؤمن به رستگاری امیدوار است، اما تضمین وجود ندارد، بستگی دارد که انسان در چه شرایطی قرار گیرد و در نهایت چگونه باشد، ولی در شرایطی مؤمنان وارثان بهشت‌اند: «أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (مؤمنون، ۱۰ - ۱۱).

۳. عمل از آثار خارجی ایمان است؛ یعنی اگر کسی مؤمن باشد، عمل صالح از او سر می‌زند. سوره مؤمنون پاره‌ای از اوصاف مهم مؤمنان را برمی‌شمرد: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مَعْرُضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَ

الَّذِينَ هُمْ لِغُرُوبِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَرْجُلِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ أَبْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (مؤمنون، ۱- ۸). اگر کسی ادعای ایمان کرد و مانعی هم برای عمل نداشت، در عین حال عمل صالح از او سر نزد، در واقع ایمان ندارد؛ زیرا لازمه وجود ایمان در قلب انسان، بروز آن در رفتار و گفتار اوست.

۴. ایمان در برخی شرایط بی‌فایده است و اثری ندارد. سنت الاهی بر این است که ایمان در هنگام مواجه شدن با لحظه مرگ و دیدن عذاب خداوند بی‌ثمر است: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدِيثَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ» (غافر، ۸۴ - ۸۵) و «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا» (انعام، ۱۵۸).

۵. ایمان با محبت، ملازمت دارد. لازمه تصدیق قلبی یا عقدالقلب، دوستی است. دوستی با خدا و دوستان او و دشمنی با دشمنان خدا از لوازم جدایی‌ناپذیر ایمان است: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره، ۱۶۵). اگر کسی برای خدا شریک بگیرد و او را دوست بدارد، از دایره ایمان خارج است. شدیدترین دوستی مؤمن از آن خداست: «يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ» (مائده، ۵۴).

مؤمنان نباید با کفار، حتی اگر پدران و برادران آنها باشند و دوستی زیادی داشته باشند به طوری که آن دوستی موجب بازماندن از راه درست شود: «يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءَابَاءَكُمْ وَآخُونَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنْ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجْرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسْكِنٌ تَرْضَوْنَهَا أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (توبه، ۲۳ - ۲۴) و «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا ءَابَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (المجادله، ۲۲). دوستی مؤمنان باید میان خودشان باشد: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»

۶. نزول آرامش بر قلب مؤمن از آثار ایمان است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَهُ» (فتح، ۴)، نزول آرامش به‌طور ویژه در سختی‌ها و میدان‌های جنگ: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (توبه، ۲۶). این ترس، که ترسی مقدس و مبارک است، به هنگام یاد خدا بر دل مؤمن می‌افتد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (انفال، ۲).

۷. ترس از خدا و نترسیدن از غیرخدا از دیگر آثار ایمان است: «إِنَّمَا ذَلِكَ الشَّيْطَانُ يَخَوْفُ أَوْلِيَاءَهُ وَفَلَاتَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران، ۱۷۵)

۸. در عین حال، عمل به مقتضای ایمان موجب برداشته‌شدن ترس‌ها و غم‌ها می‌شود: «مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (مائده، ۶۹) و «وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَنَذِيرِينَ فَمَنْ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (انعام، ۴۸).

۹ و ۱۰. خداوند سرپرستی مؤمن را برعهده می‌گیرد و آنها را از تاریکی به نور می‌برد: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره، ۲۵۷).

۱۱. یکی از لوازم ایمان، سربلند بیرون آمدن از آزمون‌هایی سخت است: «أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ* وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» (عنکبوت، ۲ - ۳). صدق ایمان باید آشکار شود. به همین دلیل آزمون‌های سخت و تکان‌های شدید در پیش‌روی مؤمنان قرار دارد: «هَذَا لِكِ ابْتِلَايِ الْمُؤْمِنُونَ وَ زَلْزَلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا» (احزاب، ۱۱).

ایمان در روایات

در روایات اسلامی ایمان در معنای لغوی‌اش استعمال شده و به معنای امانت و نیز امنیت و در امان بودن آمده است: علی‌علیه‌السلام می‌فرماید: «مؤمن، امین بر خودش است و با هوای نفس و حس خودش مبارزه می‌کند.» (آمدی، ۱۳۶۰: ۲۲۰۴).^۱ پیامبر خدا^p می‌فرماید: «مؤمن کسی است که مردم او را بر جان و مال خود امین گردانند.» (المتقی الهندی، ۱۳۷۹ ق: ۷۳۹).

در احادیث فراوانی ایمان به سه جزء تقسیم شده است: جزء قلبی، جزء زبانی و جزء عملی. امام رضا^o می‌فرماید: «ایمان عقد قلبی، لفظی بر زبان و عمل جوارح است.» (الصدوق، بی‌تا).

^۱ روایات این قسمت به نقل از ری‌شهری، ۱۴۱۶ ق: ۱/۱۹۰ - ۲۱۲ است.

الف: ۲/۱۸۰). اما از مراجعه به آیات ذکر شده از قرآن و احادیث دیگر فهمیده می‌شود که جزء زبانی و عمل ظاهری، خارج از حقیقت ایمان‌اند و جزء قلبی حقیقت ایمان را تشکیل می‌دهد. پیامبر اسلام (ص) می‌فرمایند: «ایمان، به آراستن (ظاهر) و آرزواندیشی نیست، بلکه ایمان، آن است که خالصانه در قلب باشد و اعمال نیز آن را تصدیق کنند.» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۲۶/۷۲/۶۹). در این روایت، پیامبر ابتدا ظاهرگرایی را نفی می‌کنند و می‌فرمایند که ایمان صرفاً آراستن ظاهر یا امری زینتی نیست که قابل انفکاک از انسان باشد. از سوی دیگر در قلب انسان نیز امور مختلفی جریان دارد و ایمان صرفاً آرزوها و آمال انسان نمی‌باشد. بلکه ایمان امری واقعی (در برابر آرزواندیشی) و قلبی (در برابر ظاهرگرایی) است که به دلیل حقیقی بودن، و نه خیال‌اندیشی، ملازم با عمل است. ایمان بی‌عمل، چونان سرابی است که بهره‌ای از حقیقت ندارد. در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام نقل شده: «ایمان و عمل برادر و شریک نزدیک‌اند که خداوند هیچ‌یک را بدون دیگری نمی‌پذیرد.» (المتقی الهمدی، ۱۳۹۷ ق: ۵۹).

چنان‌که در بحث از آیات قرآن گذشت، ایمان، نوعی اطمینان قلبی است که سکون و آرامش می‌آورد. این آرامش از آن‌روست که انسان مؤمن آنچه را نزد خداست کافی و کارآمد می‌داند. به‌همین دلیل است که در روایات از امیرالمؤمنین (ع) می‌خوانیم: «ایمان بنده خدا صادقانه نیست، مگر آنکه نسبت به آنچه در دست خداست اطمینان بیشتری داشته باشد تا آنچه در دست خودش است.» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۷۹/۷۳/۱۰۳). همچنین فرد مؤمن غیر از آنکه به خدا اعتماد دارد، از او و تقدیرش نیز رضایت دارد. امام جعفر صادق (ع) می‌فرمایند: «بدانید که هیچ بنده‌ای ایمان ندارد، مگر آنکه در آنچه خدا برایش کرده است رضایت داشته باشد، چه برایش مطلوب باشد، چه نباشد.» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۹۳/۲۱۷/۷۸) و این اصل ایمان است؛ یعنی تسلیم خدا بودن با رضایت و رغبت، نه از سر اکراه و ترس. علی (ع) در حدیثی می‌فرماید: «اصل ایمان، تسلیم نیک به امر خداست.» (آمدی، ۱۳۶۰: ۳۰۸۷). این تسلیم از سر اکراه و اجبار یا برای منافع دنیوی نیست، بلکه تسلیم نیک است که چیزی برتر از اصل اسلام آوردن و تسلیم شدن است. امام باقر (ع) در مورد ایمان می‌فرماید: «ایمان آن چیزی (تسلیمی نیک) است که در قلب باشد، ولی اسلام چیزی (تسلیم ظاهری) است که براساس آن ازدواج و ارث و امنیت سامان می‌یابد. ایمان با اسلام شریک است، ولی اسلام با ایمان شریک نیست. (یعنی هر اسلامی ایمان نیست)» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۴۸/۱۱۷/۷۸).

اسلام دو حیثیت اساسی دارد: یکی اینکه نام دین خداست. چه باشیم، چه نباشیم، چه دین خدا را بپذیریم، چه نپذیریم، در هر حال دین خدا چیزی است که وجود دارد و دارای عینیت و هویتی مستقل برای خود است. دین اسلام وابسته به اشخاص نیست؛ یعنی امری انفسی (subjective) نیست، بلکه امری عینی (objective) است. حیثیت دوم، جنبه شخصی آن

است و آن هنگامی پدید می‌آید که کسی به قوانین اسلام تن در دهد و آن را بپذیرد و به حقانیت آن اعتراف کند. حال، اگر علاوه بر این اعتراف، در قلبش نیز آن را بپذیرد و به آن اعتقاد قلبی داشته باشد و با عملش نیز آن را تصدیق کند، مؤمن شده است. امام صادق (ع) می‌فرماید: «نام دین خدا اسلام است و آن، دین خداست، قبل از شما، با شما و بعد از شما. پس اگر کسی به دین خدا اعتراف کرد، مسلمان است و اگر کسی به دستورات الهی گردن نهاد و عمل کرد، مؤمن است.» (کلینی، ۱۳۸۱، ق: ۴/۳۸/۲).

ایمان در اصطلاح فیلسوفان و متکلمان

ایمان یکی از اولین مفاهیمی است که در جهان اسلام بر سر آن نزاع‌ها درگرفت. یکی از اولین گروه‌هایی که به موضوع ایمان توجه نشان داد و تلاش کرد تا برای پیشبرد مقاصد سیاسی و فرهنگی خود تعریفی از ایمان ارائه دهد، فرقه خوارج بود. ابن تیمیه^۱ بر مسئله ایمان و اسلام تأکید می‌کند و می‌گوید: «بحث بر سر معنای این دو کلمه نخستین اختلاف داخلی‌ای بود که میان مسلمانان پدید آمد.» (ابن تیمیه، ۱۳۹۲، ق: ۱۴۲).^۲ نخستین فرقه‌ای که به این صحنه درآمد، خوارج بود. البته، خوارج اولیه نظریه‌پرداز نبودند، بلکه از موضعی عملی و سیاسی به مسئله روی آوردند. «از دیدگاه امروزین ما به سادگی می‌توان گفت که این مسائل بیشتر به صورت مسائل سیاسی طرح می‌شد تا مسائل کلامی» (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۳۴). صورت مسئله نزد آنان این بود که آیا علی (ع) و پیروان او و نیز معاویه و پیروانش، کافرند یا مؤمن. به نظر خوارج، آنان کافرند؛ زیرا مرتکب کبیره شده‌اند. سپس همین موضوع به صورت نظریه مطرح شد که: «آیا کسی که مرتکب کبیره شده است، هنوز باید مؤمن انگاشته شود، یا به سبب همین امر، کافری تمام عیار است؟» (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۳۶). این بحث‌ها بعدها کمی عام‌تر مطرح شد و «عمل» به عنوان جزء ایمان یا خارج آن موضوع بحث قرار گرفت و در بحث از حقیقت ایمان چند دیدگاه مطرح شد. برخی آن را امری صرفاً مربوط به دل و قلب می‌دانند، برخی آن را کار دل و زبان. برخی کار دل، زبان و عمل و برخی صرفاً عمل و برخی معرفت، و برخی عمل و معرفت می‌دانند، بدین ترتیب هفت گروه عمده پدید آمدند که در درون خود تقسیماتی فرعی دارند. آقای دادبه در مقاله «ایمان» دائرةالمعارف تشیع، پنج دسته را برمی‌شمرد و دو دسته دیگر را از قلم می‌اندازد.

۱. ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم تقی‌الدین ابن تیمیه (۶۶۱ - ۷۲۸ ق) متکلم ظاهری مسلک حنبلی. این نظر ابن تیمیه درست نیست؛ زیرا اولین اختلاف داخلی، بحث بر سر امامت و جانشینی پیامبر خدا (ص) بود، که بلافاصله پس از رحلت پیامبر (ص) رخ داد، در حالی‌که بحث ایمان و اصل پیدایش گروه خوارج مربوط به سال‌های خلافت علی بن ابی‌طالب (ع) یعنی، دست کم، بیست و پنج سال بعد بود. در هر حال، می‌توان موضوع ایمان را در ردیف سه موضوع مورد اختلاف اولیه قرار داد.

۱. **معرفت:** به نظر فیلسوفان، حقیقت ایمان همان معرفت فلسفی به حقایق هستی است. ایمان در لغت تصدیق است و تصدیق یکی از اقسام علم و معرفت می‌باشد. ایمان عبارت است از سیر نفس انسان در مراحل کمال نظری. عمل به واجبات و ترک محرمات، گرچه سیر نفس در مراحل کمال عملی است، ولی این سیر اثر خارجی همان کمال نظری است. مؤمن کسی است که عقاید او با واقعیات هستی تطابق دارد (شبستری، ۱۳۸۰: ۷۱۴/۱۰).

البته برخی ایمان را تصدیقی می‌دانند که به آنچه پیامبر آورده، از آن جهت که پیامبر آورده، تعلق گیرد و یکی از تفاوت‌های تصدیق ایمانی را با تصدیق منطقی همین می‌دانند. در تصدیق منطقی مطلق است و تصدیق ایمانی خاص و مقید به آن چیزی است که پیامبر آورده است (احمد نگری، ۱۹۹۷: ۱۹۴). شیخ طبرسی^۱ نیز در **مجمع البیان**، ایمان را به معرفت تفسیر کرده و می‌گوید: «اصل ایمان معرفت به خدا و پیامبر او و همه آنچه پیامبران آورده‌اند، و هر آگاه به چیزی، تصدیق‌کننده آن است» (طبرسی، **مجمع البیان**: ۸۹ / ۱ به نقل از سبحانی، ۱۴۱۶ ق: ۱۱).

۲. **عمل:** معتزله، حقیقت ایمان را عمل می‌دانند و کسی که اعمال اصلی را ترک کند، خارج از حد ایمان است (دادبه، ۱۳۸۰: ۲ / ۶۵۵). البته آنها اطلاق کلمه کفر را بر این عده جایز نمی‌دانند و جایگاهی میانه کفر و ایمان برای این دسته قائل‌اند (المنزله بین المنزلتین). خوارج نیز چیزی شبیه معتزله و تندتر از آنان می‌گویند. به نظر خوارج مرتکب کبیره، کافر است و برخی او را مشرک می‌دانند. دسته‌ای از خوارج که «فضیلیه» نام دارند، هر گناهی را - هر چند صغیره باشد - موجب خروج از ایمان و کفر شدن می‌دانند. (شیخ طوسی، ۱۴۰۰ ق: ۱۴۱).

۳. **زبان:** به‌گمان اکثر مرجئه، ایمان تصدیق زبانی است و کفر انکار زبانی (شیخ طوسی، ۱۴۰۰ ق: ۱۴۰ - ۱۴۱). از آنجا که کار زبان اقرار به حقانیت اصول اسلامی است، پس ایمان همان اقرار است. محمدبن کرام‌السجستانی و به‌تبع او کرامیه معتقدند که چون پیامبر و اصحاب آن حضرت، ایمان کسی که شهادت زبانی بدهد پذیرفته‌اند، پس ایمان چیزی جز اقرار زبانی نیست (سبحانی، ۱۴۱۶ ق: ۱۳ - ۱۴؛ دادبه، ۱۳۸۰: ۲ / ۶۵۴) اشتباه این گروه در این است که نتوانسته‌اند میان ایمان و اسلام و نیز مراتب اسلام تمایز بگذارند.

۴. **دل:** شیخ طوسی،^۲ به دلیل معنای لغوی و اینکه اصل در اصطلاحات عدم انتقال معنای اصطلاحی از معنای لغوی است، مگر اینکه دلیلی بر نقل اقامه شود، ایمان را صرفاً کار دل می‌داند و می‌گوید:

۲. امین الاسلام فضل‌بن حسن طبرسی (م. ۵۴۷ ق) مفسر و عالم بزرگ شیعه.
 ۱. ابوجعفر محمدبن الحسن الطوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ ق) ملقب به شیخ الطایفه، محدث، متکلم و فقیه بزرگ شیعه و نویسنده دو کتاب از چهار کتاب معتبر روایی شیعه به نام‌های **تهذیب و استبصار**.

ایمان تصدیق قلبی است و آنچه بر زبان جاری می‌شود شرط نیست و هر کس که خدا و پیامبر و همه آنچه خدا معرفتش را واجب گردانده، بشناسد و به آن اعتراف داشته باشد و آن را تصدیق کند، مؤمن است. کفر نقیض آن است، و آن عبارت است از انکار قلبی، نه زبانی. نسبت به آنچه خداوند معرفتش را بر او واجب کرده است (شیخ طوسی، ۱۴۰۰ ق: ۱۴۰).

در این دیدگاه، اقرار زبانی نه جزء حقیقت ایمان است، نه شرط آن. حتی برخی معتقدند که انکار زبانی هم ضرر ندارد، مشروط بر آنکه آن اصول یاد شده را در قلب پذیرفته باشد. جهم‌بن صفوان، و به تبع او جهیمه، این نظر را دارند. اما اکثر طرفداران این دیدگاه، در مورد تصریح به خلافت ساکت‌اند. بسیاری از اشاعره، برخی از مرجئه، نجاریه و گروهی از متکلمان امامیه، مانند سیدمرتضی^۱، مولی عبدالرزاق لاهیجی^۲ و شیخ طوسی (که گذشت)، از این دیدگاه طرفداری می‌کنند (دادبه، ۱۳۸۰: ۲ / ۶۵۴). ابن میثم^۳ نیز همین را می‌گوید (ابن میثم، ۱۷۰). از اشعریان تفتازانی،^۴ قاضی عضداییجی^۵ و سیدشریف جرجانی همین را می‌گویند (تفتازانی، ۱۴۰۹ ق: ۵ / ۱۸۱ - ۲۰۰؛ جرجانی، ۱۳۷۰: ۸ / ۳۲۲ - ۳۲۳).

۵. معرفت و عمل: آقای شبستری معتزله را طرفدار این نظریه می‌داند، هر چند در دیدگاه شیخ طوسی، معتزله ایمان را عمل صرف می‌دانند (شیخ طوسی، ۱۴۰۰ ق: ۱۴۱)، در همین حال به نظر آیت‌الله سبحانی، معتزله ایمان را تصدیق و عمل و اقرار زبانی می‌دانند (السبحانی، ۱۴۱۶ ق: ۱۲). به هر حال آقای شبستری می‌گوید در نظر معتزله:

واجب گردانیدن نخستین، کار عقل است، نه شرع؛ ایمان در درجه اول تبعیت عملی از ایجاب‌های عقلی است و در درجه دوم تبعیت عملی از ایجاب‌های شرعی. در نظر معتزله مرتکب گناهان کبیره نمی‌تواند مؤمن باشد؛ چون ارتکاب این گناهان تخلف آشکار از عمل به وظیفه است (شبستری، ۱۳۸۰: ۱۰ / ۷۱۴).

اما به نظر می‌رسد این برداشت از نظر معتزله قرین به صواب نباشد؛ زیرا، چنان که خود مؤلف محترم آورده است: «در نظر معتزله تصدیق وجود خدا و پیامبران و اوامر و نواهی الهی از اساسی‌ترین وظایف انسان است و وقتی این وظایف را به جا می‌آورد، مؤمن شناخته می‌شود» (شبستری، ۱۳۸۰: ۱۰ / ۷۱۴). بنابراین، اگر از نظر معتزله لازم است که وجود خدا و پیامبران را

^۱ ابوالقاسم علی‌بن احمد حسین‌بن طاهر ملقب به علم الهدی (۳۵۵ - ۴۳۶ ق) فقیه و متکلم بزرگ شیعه و قاضی القضاة و امیرحاج و چرمین شریفین.
^۲ ملا (مولی) عبدالرزاق لاهیجی گیلانی (م ۱۰۵۱ ق) حکیم و متکلم بزرگ شیعه و از شاگردان میرجسته ملاصدراي شیرازی.
^۳ کمال‌الدین میثم‌بن علی‌بن میثم البحرانی (م ۶۷۹ ق) ادیب و متکلم متبحر شیعه.
^۴ سعودبن عمر بن عبدالله مشهور به سعدالدین تفتازانی (۷۱۲ - ۷۹۳ ق) ادیب، منطق‌دان و متکلم بزرگ اشعری.
^۵ القاضی عضدالدین عبدالرحمن الایجی (م ۷۵۶ ق) فقیه و متکلم بزرگ اشعری.

تصدیق کنیم، به دلیل این نیست که معرفت را جزء حقیقت ایمان می‌دانند، بلکه به دلیل آن است که آن را یکی از واجبات می‌دانند. یعنی آن چه داخل حقیقت ایمان است، عمل به واجبات و ترک محرمات است. بنابراین، تفسیر شیخ طوسی از دیدگاه معتزله درست‌تر می‌نماید.

۶. دل و زبان: براساس این دیدگاه ایمان عبارت است از تصدیق قلبی به اضافه اقرار زبانی و هیچ یک بدون دیگری کافی نیست. خواجه نصیرالدین طوسی^۱ و علامه حلی^۲ در کتاب **کشف المراد و فی شرح تجرید الاعتقاد**، بر این قول‌اند. اکثر فقیهان، برخی از اشاعره و بیشتر امامیه از این قول طرفداری کرده‌اند. فتح الله کاشانی در کتاب **خلاصه المنهج** تصریح کرده که امامیه بر این قول اجماع دارند (دادبه، ۱۳۸۰: ۲ / ۶۵۴). اما این ادعا درست نیست و در میان امامیه بسیاری قول اول را قبول دارند و بسیاری ایمان را فقط کار دل و قلب می‌دانند. خواجه نصیرالدین طوسی در استدلال بر گفته خودش می‌گوید که تصدیق تنها کافی نیست، زیرا در قرآن می‌فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ» (نمل، ۱۴). علامه حلی نیز آیه دیگری اضافه می‌کند: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ» (بقره، ۸۹). در این آیات معرفت برای کسانی اثبات شده است، در حالی که کافرنند. بنابراین، تصدیق تنها می‌تواند با کفر جمع شود و ایمان نیست. از طرف دیگر اقرار زبانی تنها نیز کافی نیست؛ زیرا در قرآن آمده است: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا قُل لَّمْ نُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُوَلُوا أُسْلِمْنَا» (حجرات، ۱۴). این آیه نشان می‌دهد که اقرار زبانی اعراب برای ایمان داشتن آنها کافی نیست (علامه حلی، ۱۳۵۳: ۲۷۰). قسمت دوم استدلال آن بزرگان درست است، اما قسمت اول آن نادرست است؛ زیرا آن آیات ناظر به تصدیق قلبی نیستند، بلکه معرفت را بیان می‌کند و میان معرفت و تصدیق قلبی تفاوت است. اشکال کار در اینجاست که آن دو بزرگوار تصدیق قلبی را همان معرفت گرفته‌اند، در حالی که تصدیق قلبی چیزی فراتر از معرفت است و عملی اختیاری است که با گره‌زدن دل به یک چیز تحقق پیدا می‌کند.

۷. دل و زبان و عمل: مطابق این دیدگاه ایمان آمیزه‌ای از تصدیق قلبی، اقرار زبانی و عمل ظاهری است. مستند این دیدگاه روایاتی است که از پیامبر اسلام^۳ در این زمینه وارد شده است که فرمودند: «ایمان عقد قلبی و گفتار به زبان و عمل جوارح است». ^۳ قدمای اهل سنت، متکلمان خوارج، حشویان از اهل اخبار و برخی از امامیه از این دیدگاه حمایت کرده‌اند. برخی دیگر نیز کوشیده‌اند اثبات کنند که عمل به ارکان از جمله ایمان نیست، بلکه دلیل بر ایمان است؛ زیرا اگر عمل، جزء ایمان بود در آیات فراوانی از قرآن گفته نمی‌شد که «الذین آمنوا و عملوا

^۱ محمد بن فخرالدین حسن ملقب به «استاد البشر» و «العقل الحادی عشر» و معروف به خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷ - ۶۷۲) فیلسوف، متکلم، اخلاق‌دان و سیاستمدار بزرگ شیعی. جمال‌الدین ابومنصور الحسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلی (۶۴۸ - ۷۲۶ ق) متکلم و فقیه بزرگ شیعی.
^۲ مشابه این روایت از امام رضا^۴ گذشت و از سایر امامان نیز روایت شده است.

الصالحات»، چون ذکر عمل صالح جدای از ایمان شده است، معلوم است که خارج از حقیقت ایمان است. (دادبه، ۱۳۸۰: ۲ / ۶۵۵).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از میان هفت نظریه‌ای که درباره ایمان داده شده، دیدگاه چهارم درست به نظر می‌رسد. تعریف شیخ‌طوسی از ایمان که آن را تصدیق قلبی می‌داند، هم با معنای لغوی آن سازگارتر است، هم با مجموعه آیات قرآن و روایات اهل‌بیت بیشتر تطبیق می‌کند. در عصر حاضر نیز بزرگانی چون علامه طباطبایی (ره)^۱ همین نظر را دارند. ایشان در تفسیر المیزان می‌گویند که ایمان به خدا، عقد قلبی بر توحید او و شریعتش است و ایمان به پیامبر، عقد قلبی بر این است که او پیامبر خداست و باید از امر و نهی او تبعیت کرد و حکم او حکم خداست (طباطبایی، ۱۳۹۳: ق: ۱۵ / ۱۴۵). ایشان ایمان را غیر از علم می‌داند و صرف علم به حقانیت چیزی را در ایمان آوردن به آن کافی نمی‌داند (طباطبایی، ۱۳۹۳: ق: ۱۸ / ۲۵۹). ایشان همچنین ایمان را قابل ازدیاد و کاهش می‌داند و عمل را نیز خارج از ایمان می‌داند. (طباطبایی، ۱۳۹۳: ق: ۱۸ / ۲۵۹ - ۲۶۰)

شش نظریه دیگر نه با دیدگاه قرآنی مطابقت دارند، نه با استعمال لغوی کلمه «ایمان» و نه با تحلیل فلسفی و روان‌شناختی ایمان. چنانکه گذشت علم و عمل و گفتار چیزهایی غیر از ایمان‌اند. ریشه اصلی واژه «ایمان»، امن و امان است که امری نفسی و درونی است. امنیت در برابر ترس قرار دارد. هنگامی که به کسی ایمان می‌آوریم، به او ایمنی می‌بخشیم و می‌گوییم از مخالفت ما در امان هستی. این امنیت تا از عمق وجود مؤمن برنخاسته باشد، به طرف مقابل سرایت نمی‌کند. در تحلیل فلسفی ایمان نیز همین مسئله وجود دارد. تصدیق لفظی (گفتار) و ذهنی (علم) تنها لایه‌های ظاهری ایمنی را دارند. عمق ایمنی هنگامی پدید می‌آید که تصدیق در قلب و با عمق وجود باشد. اینجاست که مرز میان ایمان، و علم و عمل آشکار می‌گردد. ایمنی حقیقی زمانی پدید می‌آید که بدانیم یک شخص با حقیقت وجودش، نه با زبان دوگانه و عمل ریاکارانه، ایمان آورده است. پس به طور قطع، باید تصدیق قلبی را جزء حقیقت ایمان بدانیم. این موضوع، نیز در آیات قرآن به روشنی مشاهده می‌شود.

از سوی دیگر، نمی‌توان گفتار یا علم یا عمل را جزء حقیقت ایمان دانست؛ زیرا می‌توان صورت‌هایی را فرض کرد که میان ایمان و تصدیق قلبی با علم و عمل و گفتار جدایی پدید آید. هنگامی که کسی در فشار قرار می‌گیرد و حقیقتاً ایمان دارد، اما مجبور می‌شود عمل یا گفتاری برخلاف مقتضای ایمانش انجام دهد، نمی‌توان گفت که او ایمان ندارد. هم استعمال لغت این

۱. سیدمحمدحسین طباطبایی (۱۲۸۱ - ۱۳۶۰) ملقب به علامه طباطبایی، مفسر، فیلسوف و عارف بزرگ معاصر و استاد بسیاری از فلسفه‌دان‌های امروز، اهل تبریز.

موضوع را تأیید می‌کند و هم تحلیل فلسفی و روان‌شناختی. البته، آنچه بیش از همه در این بحث تعیین‌کننده است، استعمال این مفهوم در قرآن است. ایمان چیزی است که شرایط بود و نبود آن باید به تأیید شریعت برسد. با ملاحظه آیات قرآن و جمع‌بندی آنها به این نتیجه رسیدیم که علم و عمل و گفتار، خارج از حقیقت ایمان شناخته شده‌اند. بنابراین باید هر سه قول اول را مردود دانست.

از طرفی، ترکیبی از این سه چیز، همراه تصدیق قلبی یا بدون آن، نیز نمی‌تواند حقیقت ایمان را بسازد. زیرا وقتی این سه چیز نتوانستند جزء حقیقت ایمان باشند، تفاوتی نمی‌کند که همراه چیز دیگری، یا به تنهایی در نظر گرفته شوند. براین اساس، قول‌های پنجم، ششم و هفتم نیز ناصواب‌اند.

بنابراین، می‌توان ویژگی‌های ایمان را به اختصار این‌چنین برشمرد: ایمان، عملی اختیاری، یعنی تصدیق قلبی یا عقدالقلب است که با تسلیم قلبی و رضایت باطنی همراه است و اطمینان‌آور است و قابل افزایش یا کاهش و نیز تبدیل یافتن به کفر و تکذیب است و به دلیل قلبی بودن، قابل پوشاندن است. ایمان غیر از علم و معرفت است، در عین حال با شک قابل جمع نیست. ایمان براساس معرفی خدا در درون انسان و میثاقی است که خداوند از آدمیان گرفته است و پیامبران یادآور آن پیمان‌اند و مؤمنان نیز به پیمان خود وفا می‌کنند. ایمان مستلزم توکل بر خداست و هر چند ملازمت ذاتی با گفتار یا عمل ندارد، در صورت نبودن مانع ملازمت خارجی با اقرار زبانی و عمل ظاهری دارد. اقرار زبانی نشانه رسمی و اجتماعی ایمان است و سایر اعمال ظاهری تجلیات ایمان و نیز تصدیق‌کننده ایمان‌اند.

درباره نسبت میان ایمان و اسلام، به اجمال می‌توان ایمان را رتبه‌ای برتر از اسلام دانست. براساس آنچه گذشت، اسلام علاوه بر آنکه نام دین خداست، نام مرحله تسلیم‌شدن ظاهری است که موجب تحقق آثار دنیوی می‌شود، آنچه آثار آخرتی را ایجاد می‌کند، ایمان است. اما اگر خواسته باشیم کمی بیشتر تفصیل دهیم، می‌توانیم مراتبی را که علامه طباطبایی (ره) برای اسلام و ایمان ذکر کرده‌اند به‌طور خلاصه بیان کنیم. ابتدا معنای اسلام:

«اسلام» و «تسلیم» و «استسلام» یک معنا دارند و همه از «سلم»‌اند. اگر از دو چیز، یکی نسبت به دیگری به‌گونه‌ای باشد که با آن مخالفت نکند و آن را دفع نکند، نسبت به آن چیز اسلام آورده یا تسلیم آن شده است. خدای متعال می‌فرماید: «بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ؛ آری هر کس خود را با تمام وجود به خدا تسلیم کند.» (بقره، ۱۱۲) و نیز می‌فرماید: «وَجْهَتُ وَجْهِي لِلذِّی فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا؛ از روی اخلاص و تسلیم روی خود را به سوی کسی

گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است.» (انعام: ۷۹). ... پس اسلام انسان نسبت به خدا ویژگی انقیاد و قبول از خدا نسبت به هر چیزی است که از سوی خدا به انسان برسد، چه امور تکوینی، از قضا و قدر باشد، چه امور تشریحی، از امر و نهی، باشد، چه هر چیز دیگر. از همین روست که اسلام دارای مراتبی است، بستگی دارد که مراتب چیزهایی که از سوی خدا می‌رسد چه باشد. (طباطبایی، ۱۳۹۳ ق: ۱ / ۳۰۱)

ایشان همچنین اسلام را تسلیم عملی به دین از طریق عمل به همه تکالیف دانسته‌اند و ایمان را عقدالقلب نسبت به دین می‌دانند، به گونه‌ای که عمل جوارح بر ایمان مترتب شود. به همین دلیل است که در آیه: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» (احزاب، ۳۵) مسلمان جدای از مؤمن ذکر شده است. (طباطبایی، ۱۳۹۳ ق: ۱۶ / ۳۱۴)

علامه طباطبایی (ره) برای اسلام و ایمان چهار رتبه ترسیم می‌کند. هر مرتبه‌ای از ایمان بالاتر از اسلام هم‌رتبه خودش است. یعنی در رتبه اول اسلام و ایمان، ایمان بالاتر است. همین‌طور در رتبه‌های بعدی. اینک آن چهار رتبه:

۱. اولین رتبه اسلام، قبول ظاهر امر و نهی‌های شرعی، با گفتن شهادتین بر زبان است، خواه قلباً هم آن را قبول کرده باشد، خواه قبول نکرده باشد. خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَنَّا قُلْ لَمْ نَتُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُوَلُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات، ۱۴). به دنبال این مرتبه از اسلام، اولین مرتبه ایمان است که پذیرش قلبی همان شهادتین است و لازمه‌اش عمل به بیشتر مسائل فرعی است.

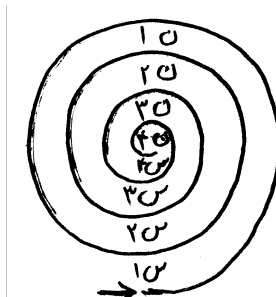
۲. دومین رتبه اسلام، پس از ایمان رتبه اول قرار می‌گیرد و آن تسلیم و انقیاد قلبی به اغلب اعتقادات حق به تفصیل و اعمالی که به تبع آن لازم می‌شود، هر چند ممکن است گاهی خلافی هم صورت بگیرد. این اسلام در متقیان پدید می‌آید و خداوند در وصف آنان می‌فرماید: «الَّذِينَ ءَامَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ؛ کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم بودند.» (زخرف، ۶۹) و نیز فرمود: «يَأْيُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَآفَّةً؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی به اطاعت خدا درآیید.» (بقره، ۲۰۸). این اسلام، در رتبه پس از ایمان رتبه اول قرار دارد و پس از این اسلام ایمان رتبه دوم قرار می‌گیرد و آن اعتقاد تفصیلی به حقایق دینی است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ؛ به راستی که مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبر او گرویده و شک نیاورده‌اند و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده‌اند، اینان‌اند که راست‌کردارند» (حجرات، ۱۵) و نیز فرمود: «يَأْيُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَذَلَّكُمْ عَلَىٰ تَجْرَةٍ تُنَجِّيكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تُوْمِنُونَ

بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می‌رهاند؟ به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با مال و جانتان جهاد کنید.» (صف، ۱۰ - ۱۱). در این آیه، خداوند مؤمنان را به ایمان راهنمایی کرده است. بنابراین ایمان دوم غیر از ایمان اول است.

۳. مرتبه سوم اسلام، پس از ایمان رتبه دوم به دست می‌آید. هنگامی که نفس انسان ایمان رتبه دوم و اخلاق آن رتبه را پیدا کرد، قوای مختلف او انقیاد پیدا می‌کنند و تسلیم خداوند می‌شوند و از زخارف دنیا دل می‌برند و به‌گونه‌ای خداوند را اطاعت می‌کنند که گویا او را می‌بینند و اگر به این حد هم نرسند، گویا خداوند آنها را می‌بیند و در باطن انسان در انقیاد به خداوند هیچ مشکلی وجود ندارد: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء، ۶۵). این تسلیم محض، مرتبه‌ای بالاتر از ایمان مرتبه دوم است. پس از این اسلام، ایمان رتبه سوم پدید می‌آید و همراه اخلاق فاضله‌ای مانند رضا، تسلیم، صبر، زهد، ورع و ... است. خداوند می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (مؤمنون: ۱ - ۳). شاید بتوان رتبه دو و سه را یک رتبه دانست.

۴. پس از اینکه ایمان رتبه سوم تحقق پیدا کرد و انسان به وظیفه عبودیت خود عمل کرد و در برابر خداوند مانند بنده مملوکی بود که هرچه مولایش بخواهد همان بشود، اسلام رتبه چهارم فرامی‌رسد و آن وقتی است که عنایتی ربانی او را در برگیرد و شهود کند که همه ملک از آن خداست و هیچ چیز مالک چیزی نیست، مگر به خواست خدا و هیچ صاحب اختیاری جز خدا نیست. این افاضه الهی کسبی نیست، بلکه وهبی است و اراده انسان تأثیری در آن ندارد و شاید آنجا که قرآن از قول ابراهیم می‌گوید: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَارِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (بقره: ۱۲۸)، اشاره به این مرتبه از اسلام باشد. مرتبه چهارم ایمان، فراگیری همین حالت نسبت به همه وجود انسان است: «لَا إِنْ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ...» (یونس، ۶۲ - ۶۳). این مؤمنان وقتی هیچ استقلالی برای چیزی جز خدا قائل نیستند، از هیچ چیز جز خدا نمی‌ترسند و نگرانی و ناراحتی ندارند. (طباطبایی، ۱۳۹۳ ق: ۱ / ۱ - ۳۰۱ - ۳۰۳).

نمودار شماره ۴ می‌تواند نشان‌گر مراتب اسلام و ایمان باشند = ایمان



ن = ایمان
س = اسلام
۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴
=
مرتبه‌ها

۴. رابطه و مراتب اسلام و ایمان

۴. رابطه و مراتب اسلام و ایمان

جدول شماره ۵، بیان‌گر ویژگی هر یک از مراتب اسلام و ایمان است.

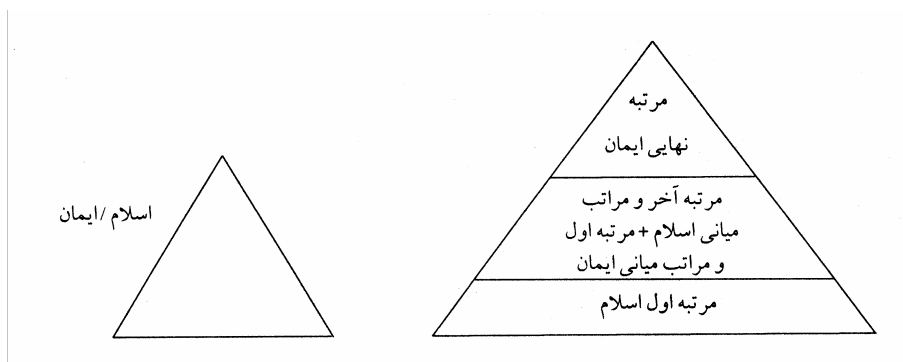
ویژگی	مرتبه ایمان	ویژگی	مرتبه اسلام
پذیرش قلبی اجمالی	ن ۱	شهادتین	س ۱
پذیرش قلبی تفصیلی	ن ۲	تسلیم قلبی تفصیلی	س ۲
تخلیق به اخلاق ایمانی	ن ۳	تسلیم محض همه وجود	س ۳
فراگیری شهود به همه وجود انسان	ن ۴	شهود ربانیت و صاحب اختیاربودن خدا	س ۳

۵. ویژگی‌ها و مراتب اسلام و ایمان

البته باید توجه داشت که این تفکیک میان مراتب اسلام و ایمان، تفکیکی قاطع و دقیق نیست. نه تعیین مرز دقیق میان مراتب ممکن است، نه تعریف ویژگی‌های هر مرتبه چندان دقیق است، نه ترتیب مراتب گریزناپذیر است. فایده این رتبه‌بندی این است که اجمالاً به وجود مراتب مختلف و پاره‌ای ویژگی‌ها که می‌تواند در پایین آمدن یا بالا آمدن رتبه اسلام یا ایمان مؤثر باشد، توجه پیدا شود. اگر بخواهیم در مورد این امور بحثی دقیق بکنیم، شاید نتوان هیچ یک از رتبه‌ها را به دقت تعریف کرد. به‌عنوان نمونه، آیه‌ای که درباره رتبه دوم ایمان آورده شد، آیه ۱۵ سوره حجرات است که بلافاصله پس از آیه ۱۴ همان سوره واقع شده و این آیه در وصف اسلام رتبه یک آورده شد. بنابراین، بهتر بود که آیه شماره ۱۵ برای ایمان رتبه یک بیاید، نه ایمان رتبه دو. سیاق آیه نیز نشان‌دهنده و بیان همه ایمانی است که در آیه شماره ۱۴ از اعراب نفی شد.

بنابراین تنها می‌توان اجمالاً تمایز میان رتبه‌های ایمان و اسلام را پذیرفت. اصل این مدعا که اسلام و ایمان مراتبی دارند و در هر مرتبه ایمان، از اسلام هم‌رتبه خودش بالاتر است، مدعایی درست است که از مجموع آیات قرآن در این زمینه قابل فهم می‌باشد.

یک نکته در اطلاق لفظ «اسلام» و لفظ «ایمان» قابل توجه است که این دو لفظ گاهی به یک معنا به کار رفته‌اند و گاهی با تفاوت معنایی. در برخی استعمال‌ها که با اجمال همراه است، ایمان و اسلام به یک معنا به کار رفته‌اند. اما هنگامی که به دقت به کار می‌روند، به ویژه آنجا که هر دو با هم به کار می‌روند هر یک معنایی متفاوت دارد. می‌توان این مثل مشهور را در مورد آنها به کار برد که «الاسلام و الايمان كالمسكين و الفقير، اذا اجتماعا افترقا و اذا افترقا اجتماعا؛ اسلام و ایمان مانند مسکین و فقیرند که هر گاه با یکدیگر جمع شوند، از هم جدا می‌شوند و هر گاه از هم جدا شوند، جمع می‌شوند.»^۱ دو نمودار ۶ و ۷ استعمال‌های اجمالی و تفصیلی «اسلام» و «ایمان» را نشان می‌دهند:



۶. استعمال اجمالی ۷. استعمال تفصیلی اسلام و ایمان

رابطه اسلام و ایمان در استعمال اجمالی، تساوی است و در استعمال تفصیلی عموم و خصوص من‌وجه است.

این استعمال لفظ در معنای فعلی آن است. اما استعمال در معنای فاعلی آن نیز در هر دو اجمالی و تفصیلی را دارد. رابطه «مسلمان» و «مؤمن» در استعمال اجمالی تساوی است و در استعمال تفصیلی عموم و خصوص مطلق است. نمودارهای ۸ و ۹ نشان‌دهنده این دو استعمال‌اند.

^۱. مسکین و فقیر، هر گاه با یکدیگر به کار روند، معنایشان متفاوت است. فقیر به کسی گفته می‌شود که مخارج زندگی خود را نداشته باشد، اما مسکین به کسی گفته می‌شود که وضع و حالش بسیار بد باشد. اما اگر این دو لفظ، جداگانه استعمال شوند، می‌توانند به یک معنا به کار روند و به جای هم نیز استفاده شوند.

۹. استعمال تفصیلی مسلمان و مؤمن ۸. استعمال اجمالی

ممکن است این شبهه به ذهن کسی خطور کند که اگر در استعمال تفصیلی، رابطه اسلام و ایمان عموم و خصوص من وجه است، ممکن نیست که رابطه مسلمان و مؤمن، عموم و خصوص مطلق باشد؛ زیرا اگر بتوان جایی را یافت که ایمان هست ولی اسلام نیست (نوک هرم در نمودار ۷)، پس در استعمال معنای فاعلی نیز باید همین موضوع را در نظر داشت. استعمال اسم فاعل به تبع فعل است. در پاسخ باید گفت، بله استعمال اسم فاعل به تبع فعل است، اما اگر یک شخص دارای دو حیثیت فاعلی بود، می توان اسم فاعل را به کار برد و کاربرد اسم فاعل با نظر به همان حیثیت فعل است که وی آن را دارد. حال در باب رتبه بالای ایمان، که فراتر از اسلام است باید گفت که کسی که به آن رتبه می رسد، رتبه های پایین تر، از جمله اسلام، را از دست نداده است. نام آن رتبه را اسلام نمی گذارند، اما کسی که در آن رتبه است هم مؤمن است و هم مسلمان و با رسیدن به آن رتبه، مسلمانی را از دست نمی دهد. بلکه شرط وقوع در آن رتبه بالا، بقای ویژگی های رتبه های پایین تر است.

براساس تصویر ارائه شده، به راحتی می توان میان آیات و روایاتی که در پاره ای موارد تعارض ظاهری مشاهده می شود، جمع کرد و نقش هر یک از ایمان و اسلام و آثار هر یک را در جای خود مشاهده نمود. از جمله می توان فهمید که اسلام، علاوه بر بعد بیرونی، بعد درونی و قلبی نیز دارد. اسلام قلب، برداشتن هرگونه مانعی بر سر راه اراده خداوند است، عصیان نکردن و انقیادداشتن است. اسلام رایحه ای سلبی دارد؛ یعنی بیشتر به رفع یا دفع مانع شبیه است. در حالی که ایمان رایحه ای ایجابی دارد و بیشتر به ایجاد مقتضی شبیه است. اسلام، تسلیم اراده دیگری شدن است، ایمان دل به دیگری دادن است. اسلام رهاسازی خود است، ایمان حرکت دادن خود است. اسلام مقهوریت است، ایمان محبوبیت. اسلام بر پایه بیم (خوف) است و ایمان بر پایه امید (رجاء).

منابع مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. کتاب مقدس.

۳. آمدی، عبدالواحد، **غررالحکم و دررالکلام**، شرح جمال‌الدین خوانساری، تحقق ابن تیمیه، تقی‌الدین ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم (۱۳۹۲ ق) **الایمان**، ۱۳۶۰، بیروت، دارالتضامن.
۴. ابن فارس، احمد، **معجم مقاییس اللغة**، تحقیق عبدالسلام محمدهارون، ۱۳۸۹ ق، مصر، ابن منظور، ابوالفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم، **لسان العرب**، ۱۴۰۵ ق، قم، نشر ادب الحوزه.
۵. الازهری، ابومنصور محمد بن احمد، **معجم تهذیب اللغة**، تحقیق ریاض زکی قاسم، التفتازانی، ۱۴۲۲ ق، مسعودین عمر بن عبدالله، **شرح المقاصد**، تحقیق عبدالرحمن عمیره، ۱۴۰۹ ق، قم، الجرجانی، سید شریف علی بن محمد، **شرح المواقف**، ۱۳۷۰، قم، منشورات الشریف الرضی.
۶. الجوهری، اسماعیل بن حماد، **الصحاح**، تحقیق احمد عبدالعزیز عطار، ۱۹۹۰، بیروت، دارالعلم للملایین.
۷. الخلیل بن احمد، **ترتیب کتاب العین**، ترتیب و اعداد محمدحسن بکایی، ۱۴۱۴ ق، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۸. السبحانی، جعفر، **الایمان و الکفر فی کتاب و السنه**، ۱۴۱۴ ق، قم، مؤسسه الامام الصادق.
۹. الشیخ الطوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، **الاقتصاد: الی طریق الرشاد**، ۱۴۰۰ ق، تهران، مکتبه جامع چهل ستون.
۱۰. العلامه الحلی، ابومنصور الحسن بن یوسف بن علی بن المطهر، **کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد**، ۱۳۵۳، صیدا، مطبعه العرفان.
۱۱. الكلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب ابن اسحاق، **الاصول من الکافی**، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ۱۳۸۱ ق، تهران، مکتبه الصدوق.
۱۲. المتقی الهمدی، علاء‌الدین علی بن حسام‌الدین، **کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال**، تصحیح صفوة السقا، ۱۳۷۹ ق، بیروت، مکتبہ التراث الاسلامی.
۱۳. المجلسی، محمدباقر، **بحار الانوار**، ۱۴۰۴ ق، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۴. ایزوتسو، توشی هیکو، **خدا و انسان در قرآن**، ترجمه احمد آرام، ۱۳۷۲، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۴. **ساختمان معنایی مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن**، ترجمه فریدون بدره‌ای، ۱۳۶۰، تهران، انتشارات قلم.
۱۵. **مفهوم ایمان در کلام اسلام**، ترجمه زهرا پور سینا، ۱۳۷۹، تهران، سروش.
۱۶. دادبه. اصغر، «ایمان»، **در دایرةالمعارف تشیع**، زیر نظر احمد صدر حاج سیدجوادی، کامران فانی و بهاء‌الدین خرمشاهی، ۱۳۸۰، تهران، نشر شهید سعید محبی.
۱۷. ری شهری، محمد، **میزان الحکمه**، ۱۴۱۶ ق، قم، دارالحديث.

۱۸. شبستری، محمد مجتهد، «ایمان»، در **دائرة المعارف بزرگ اسلامی**، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ۱۳۸۰، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
۱۹. الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، **عیون اخبار الرضا**، تحقیق السيد مهدی الحسینی اللاحوردی، بی تا، تهران، منشورات جهان.
۲۰. طباطبایی، سید محمد حسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، ۱۳۹۳ ق، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۲۱. ملکیان، مصطفی، **راهی به رهایی؛ جستارهایی در باب عقلانیت و معنویت**، ۱۳۸۱، تهران، نگاه معاصر.